



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: صحیح و اعم

موضوع جزئی: امر پنجم: تحریر محل نزاع (نظر شیخ انصاری)

سال: پنجم

تاریخ: ۹ بهمن ۱۳۹۲

مصادف با: ۲۷ ربیع الاول ۱۴۳۵

جلسه: ۶۴

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در تحریر محل نزاع بود که آیا نزاع بین صحیحی و اعمی مطلق و عام است و اجزاء و شرائط به اقسامها الثلاثة را در بر می‌گیرد یا منحصر در اجزاء است و شرائط از محل نزاع خارجند یا باید در مسئله قائل به تفصیل شد، عرض کردیم اقوال و انظار مختلفی در این مقام ذکر شده است.

#### نظر شیخ انصاری (ره):

نظر مرحوم شیخ بنا بر آنچه مقرر ایشان در کتاب مطارح الانظار بیان کرده این است که شرائط کلاً از محل نزاع خارجند و نزاع فقط در دایره اجزاء صورت گرفته، یعنی مثلاً اگر صحیحی ادعا می‌کند الفاظ عبادات و معاملات برای خصوص صحیح وضع شده‌اند منظورش این است که الفاظ عبادات و معاملات برای آن عبادتی وضع شده‌اند که اجزایش تام باشد، یعنی اگر فرضاً یک اخلال و نقصی در شرائط بود لطمه‌ای به صدق عنوان «صلاة» نمی‌زند. یا مثلاً اعمی بر همین وزان می‌گوید لفظ «صلاة» برای نماز اعم از تام الاجزاء و غیر تام الاجزاء وضع شده، و بود و نبود شرائط در تسمیه و نام‌گذاری و عنوان تأثیری ندارد. [بحث در تسمیه و نام‌گذاری است نه در مقام اتیان و امتثال تکلیف].

#### دلیل:

اصل مسئله این است که بین اجزاء و شرائط فرق است، شرائط در مرتبه متأخر از اجزاء هستند و رتبه اجزاء مقدم بر شرائط است لذا ما نمی‌توانیم دو چیز را که از نظر رتبه با هم متفاوتند در کنار هم به عنوان امور مقوم وضع شارع قرار دهیم. اصل ادعا تقدم رتبه اجزاء بر شرائط است، حال در اینکه به چه دلیل رتبه اجزاء بر رتبه شرائط مقدم است دو نحوه تقریر وجود دارد:

#### تقریر اول: اجزاء در مرتبه مقتضی هستند و شرائط در مرتبه متأخر از مقتضی.

برای اینکه مسئله روشن شود این مطلب را نخست در امور تکوینیه تبیین می‌کنیم سپس به تقریر آن در مورد امور اعتباریه مثل نماز می‌پردازیم، ما در امور تکوینیه به سه چیز نیاز داریم: مقتضی یا سبب، شرط و عدم مانع که خودش در واقع یک شرط برای اثر گذاری است، مثلاً اگر آتش بخواهد بسوزاند سوزاندن و احراق آتش متوقف بر چند چیز است؛ اولاً خود نار باید وجود داشته باشد، همچنین باید یک شیئی کنار آتش قرار بگیرد تا احراق محقق شود و احراق زمانی محقق می‌شود که اتصال و ارتباط بین آتش و شیئی که کنار آن است ایجاد شود، پس شرط سوزاندن قرار گرفتن آن شیء در کنار آتش است،

همچنین شیئی که کنار آتش قرار گرفته نباید خیس باشد تا احراق محقق شود، چون رطوبت مانع از احراق است لذا عدم رطوبت هم شرطی از شروط احراق است، پس تحقق امور تکوینی متوقف بر سه چیز است: مقتضی، شرط و عدم مانع. حال باید ببینیم رتبه مقتضی و شرط مساوی است یا این دو رتبه متفاوتند؟ وجود شرط برای تحقق اثر لازم است و تا شرط محقق نشود اثر مرتب نخواهد شد مثلاً تا چیزی کنار آتش نباشد احراقی صورت نخواهد گرفت ولی رتبه مقتضی مقدم بر رتبه شرط است مثلاً آتش مقتضی است و تا آتش نباشد هر چند چیزی که قابلیت احراق را دارد وجود داشته باشد ولی احراقی صورت نخواهد گرفت چون اصل، وجود آتش است و رتبه آن مقدم بر شرط است. بر این اساس معلوم می‌شود رتبه مقتضی بر مرتبه شرط مقدم است.

حال این مسئله را در امور اعتباریه مثل صلاة و امثال آن پیاده می‌کنیم و عرض می‌کنیم به نظر مرحوم شیخ انصاری اجزاء و شرائط و موانع در رابطه با عبادات به همین معنی هستند یعنی اجزاء و شرائط در واقع مثل مقتضی و شرط در امور تکوینی است. وقتی ما گفتیم مقتضی در امور تکوینی رتبه بر شرط مقدم است در امور اعتباری هم مطلب از همین قرار است، یعنی همان طور که مقتضی مقدم بر شرط است اجزاء هم که تشکیل دهنده ماهیت هستند مقدم بر شرط هستند، بنابراین اجزاء رتبه بر شرائط مقدم هستند.

اگر جزء بر شرط مقدم شد دخالت آنها در تسمیه و نام گذاری و تحقق موضوع<sup>۱</sup> به یک اندازه نیست؛ به عبارت دیگر اگر قرار باشد اجزاء که ماهیت متقوم به آنهاست توسط شارع در مقام وضع در نظر گرفته شود، شارع وقتی می‌خواهد الفاظ عبادات را وضع کند مثلاً می‌گوید من لفظ «صلاة» را برای ماهیتی وضع می‌کنم که آن اجزاء مقوم آن هستند و شرائط و عدم مانع در رتبه بعد هستند و شارع نمی‌تواند در مقام وضع این الفاظ برای آن معانی، آن امور متأخره را هم در نظر بگیرد و اگر آن امور متأخره بخواهند در اجزائی که قوام ماهیت به آنهاست داخل شوند مستلزم محال خواهد بود، چون چیزی که رتبه آن متأخر است مقدم و در کنار اجزاء قرار داده شده و این محال است مثل اینکه واضع زمانی که می‌خواهد لفظ «انسان» را برای ماهیت حیوان ناطق وضع کند یک سری از عوارض و اموری که خارج از ذات انسان هستند را هم در موضوع له انسان داخل کند، پس امور متأخره نمی‌توانند در مسمی و موضوع<sup>۲</sup> له و مستعمل<sup>۳</sup> فیه لحاظ شوند لذا شرائط از دایره بحث خارج است، یعنی نزاع در این است که مثلاً «صلاة» برای خصوص تام الاجزاء وضع شده یا برای اعم از تام الاجزاء و غیر تام الاجزاء؟ شرائط هیچ نقشی در اینجا ندارد و شرائط از محل نزاع خارجند.<sup>۱</sup>

**تقریر دوم:** وقتی گفته می‌شود مثلاً اجزاء بر شرائط مقدم‌اند در واقع اگر به دقت بنگریم یک مسمی داریم که ماهیت «صلاة» است که اسم «صلاة» را بر آن می‌گذاریم و ما اجزاء را از این مسمی انتزاع می‌کنیم، یعنی می‌گوییم رکوع یک جزء از ماهیت «صلاة»، سجود جزء دیگر و تشهد جزء دیگر این ماهیت است، پس مرتبه اجزاء از مرتبه خود مسمی متأخر است.

۱. مطراح الانظار، طبع قدیم، ص ۱۷-۱۸.

شرائط هم در واقع از شرطیت چیزی برای چیز دیگر انتزاع می‌شوند یعنی وقتی مسمی مقید به یک شرطی می‌شود ما شرطیت را انتزاع می‌کنیم؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود «صلِّ مع الطهارة» ما شرطیت طهارت را انتزاع می‌کنیم و این انتزاع از اینجا پیدا شده که ما می‌بینیم مسمی یعنی «صلاة» مقید به طهارت شده پس این شرطیت از تقید «صلاة» به طهارت انتزاع شده.

لذا مرتبه شرط از مرتبه مسمی به دو مرتبه متأخر است؛ چون اجزاء از مسمی انتزاع می‌شوند لذا مرتبه اجزاء از مرتبه مسمی متأخر است بمرتبه واحده، ولی شرط از مسمی به دو مرتبه متأخر است و از اجزاء به یک مرتبه؛ چون شرط در صورتی انتزاع می‌شود که نخست مسمایی وجود داشته باشد و این مسمی دارای اجزایی است و شرطیت از آن انتزاع می‌شود پس مرتبه شرائط از مرتبه اجزاء به یک مرتبه متأخر است و از مرتبه مسمی به دو مرتبه متأخر است. پس اگر شرائط به دو رتبه از مسمی متأخر شدند نمی‌توان آنها را داخل در مسمی دانست چون مستلزم این است که با اجزاء متحد و در یک رتبه قرار گیرند در حالی که متأخر از اجزاء هستند. پس اخذ دو چیز (اجزاء و شرائط) که دارای دو مرتبه متفاوتند در مسمی محال است. نتیجه اینکه شرائط از محل نزاع بین صحیحی و اعمی خارجند.

**بحث جلسه آینده:** بیان دیگری هم وجود دارد که انشاء الله در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد و سپس به بررسی کلام ایشان خواهیم پرداخت.

#### **تذکر اخلاقی: علم به خداوند موجب آرامش قلب است**

روایتی از امیرالمؤمنین علی (ع) وارد شده که رمز و راز آقایی و سروری انسان است. مشکل اصلی انسان نیاز به دیگران است، انسان تا نیازمند نباشد گرفتار افراد غیر قابل اعتماد نمی‌شود و تا احساس نیاز نکند به دیگران امید نمی‌بندد، خودش را کوچک نمی‌کند و غرورش را زیر پا نمی‌گذارد، البته اصل نیاز برای انسان اشکالی ندارد، همه انسان‌ها نیازمند هستند و با کمک به هم در صدد برطرف کردن نیازهای یکدیگر هستند و هیچ کس نمی‌تواند بگوید من به دیگران نیاز ندارم و مستقل از دیگران زندگی می‌کنم، چون احتیاج جزء ذات انسان است اما همین نیاز و احتیاج مشکلات بزرگی برای او درست می‌کند و ریشه بدبختی‌های انسان همین احتیاج و نیاز است در صورتی که انسان فکر کند که این نیازها را می‌تواند با توسل به غیر خداوند متعال برطرف کند.

علی (ع) می‌فرماید: «مَنْ سَكَنَ قَلْبَهُ الْعِلْمُ بِاللَّهِ سَكَنَهُ الْغِنَى عَنِ خَلْقِ اللَّهِ»؛ کسی که با علم به خداوند قلبش را آرام کند خداوند. علم به خداوند تبارک و تعالی موجب آرامش می‌شود کما اینکه ذکر خداوند متعال موجب آرامش است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۱</sup>، وقتی انسان بفهمد خداوند متعال بی‌نیاز مطلق است، خداوند است که قدرت مطلق است و تدبیر امور به دست اوست، عادل و خیرخواه برای انسان است، از همه نزدیک‌تر و مهربان‌تر نسبت

به انسان است، علم به این امور موجب آرامش می‌شود و کسی که به این نقطه برسد که با علم به خداوند متعال قلبش آرام شود بی‌نیازی از خلق خدا هم در دل او حاصل می‌شود و او را آرام می‌کند، این دو به هم پیوسته است؛ به این معنی که علم به خداوند تبارک و تعالی به سکونت و آرامش قلب منجر می‌شود و کسی که در پناه علم به خداوند متعال آرامش قلبی پیدا کند غنا و بی‌نیازی از خلق الله پیدا خواهد کرد و امور خود، رزق و روزی خودش را به دست غیر خداوند تعالی نخواهد دانست. همچنین به جای اینکه برای ترقی و رشد و پیشرفت بخواهد به طرقی غیر طریق خداوند متعال متوسل شود به خود خداوند متعال تمسک می‌جوید و از خود خداوند تعالی کمک می‌جوید. اگر بخواهیم طبق روال این دنیا با اتصال و تمسک به غیر خداوند تعالی امور خود را پیش ببریم و غنای از خلق الله نداشته باشیم هیچ گاه به سکونت و آرامش قلبی نخواهیم رسید، اینکه بعضی را می‌بینیم که دارای آرامش و سکونت قلبی هستند به خاطر این است که علم به خداوند تبارک و تعالی پیدا کرده و در پرتو علم الهی به آرامش قلبی رسیده‌اند که هر چه علم به خداوند متعال بیشتر شود غنای از خلق الله بیشتر خواهد شد و هر چه نیاز به خلق بیشتر شود آرامش و سکونت قلبی کمتر خواهد شد. پس انسان باید بفهمد مؤثر تام خداوند متعال است و بقیه سبب هستند که تا خداوند تعالی اراده نکند هیچ کس نمی‌تواند به آنچه اراده کرده برسد و اگر خداوند متعال اراده کند هیچ کس نمی‌تواند مانع تحقق اراده الهی شود. چه بسیار بوده‌اند پادشاهان و سلاطینی که خواسته‌اند در مسیر غیر خداوند گام بنهند و غیر اراده الهی را تحقق بخشند ولی به مراد خود نرسیده و چیزی جز خسران و بدبختی نصیبشان نشده است و در مقابل مردان حقی از قبیل اوصیاء و اولیاء بوده‌اند که اراده الهی بر این تعلق گرفته که نور آنها جاودان و ابدی شود هر چند دشمنان آنها تلاش‌های زیادی برای خاموش کردن این نور کرده‌اند. انشاء الله خداوند تبارک و تعالی به همه ما توفیق دهد تا در پرتو علم الهی به آرامش و سکونت قلبی برسیم.

«والحمد لله رب العالمین»